هوالعلیم

راز احرام بستن جابر در زیارت اربعین امام حسین علیه السلام

برگرفته از آثار:

حضرت علاّمه آیة اللّه حاج سیّد محمد حسین حسینی تهرانی

و

حضرت آیة اللّه الحاج سیّد محمد محسن حسینی تهرانی

قدّس اللّه سرّهما

بسم اللَه الرحمن الرحیم

کسی که عمل قومی را دوست داشته باشد با عمل آنها شریک میشود.

جابر بن عبداللَه انصاری، بعد از چهل روز آمد برای زیارت قبر سیدالشّهداء علیه‌السّلام و به عطیه عوفی کوفی گفت: من از پیغمبر شنیده‌ام که پیغمبر فرمود:

«هر کسی که دوست داشته باشد قومی را با آنها محشور می‌شود و هر کسی که عمل قومی را دوست داشته باشد با عمل آنها شریک است.[1]

پس ما با امام حسین جهاد کردیم، ما با امام حسین کشته شدیم، ما با آنان هستیم، چون من قلبم حکایت می‌کند که با امام حسین است. محکم هم می‌گفت. در آن وقت که به زیارت قبر سیدالشّهدا علیه السّلام آمد، هفتاد و دو سال از عمرش می‌گذشت. چون جابر از اصحاب رسول خدا است،

---

[1] بشارة المصطفی، ص ۷۴

و مرد بزرگی بوده، در جنگ بدر شرکت داشته، در جنگ اُحد شرکت داشته، در هجده غزوه از غزوات پیغمبر با پیغمبر شرکت داشته است.

جابر شخصی فقیه، با معرفت و از شیعیان خالص أمیرالمؤمنین می باشد.

و مرحوم میرزا محمّد استرابادی در رجال[1] می‌نویسد که: در هجده غزوه شرکت کرده؛ و ابن عبدالبرّ در إستیعاب[2] دارد که در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین بوده است. خیلی مرد بزرگی است! پدرش عبدالله بن عَمرو بن حرام انصاریست که در جنگ احد شهید شد و با همین پسرش جنگ می‌کرد. پدرش شهید شد و پیغمبر قبر او را و قبر عَمرو بن جَموح را در یك قبر قراردادند.[3] از شیعیان خالص امیرالمؤمنین است جابر؛ یعنی از افرادی است که رَجِعَ اِلی أمیرالمؤمنین ولایته. و ما در بین بزرگان شیعه که

---

[1] ابن عساکر، ج ۱۱، ص ۲۱٤

[2] ابن عبدالبَرّ، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب ۱٤۱۲، ج ۱، ص. ۲۲۰

[3] ابن عبدالبرّ، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۲۰؛ ابن اثیر، اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۳۷۷

دارای کتب رجال و تراجم هستند، هیچ قدحی نسبت جابر بن عبداللَه انصاری ندیده‌ایم.

در کوچه‌های مدینه راه می‌رفت و فریاد می‌زد: **عَلی خیرُ البشر مَن اَبی فقد کفَر**.[1] می گفت: «ای مردم، به علی بگروید! اگر ببینید که نسبت به علی محبّت ندارید بروید از مادر خودتان علّت را سؤال کنید» و علناً هم می‌گفت. عمر کرد تا سن نود سالگی، حضرت امام محمّد باقر علیه‌السّلام را هم درک کرد، و سلام پیغمبر را هم به آن حضرت رساند، و از دار دنیا رفت. و در قضیه کربلا معلوم نیست که چشم او نابینا بوده[2] و بلکه براساس روایتی که ذکر شده -که بعد از قضیه کربلا روزی در خانه حضرت سجاد بود و حضرت امام محمّد باقر بیرون آمدند، حضرت را دید و گفت:«ای پسر این طور حرکت کن، آن طور حرکت کن بعد گفت این

---

[1] کنز العمال ج۵، ص ٦٢٥؛ بحار الانوار، ج ٢٦، ص ٣٠٦، حدیث٦٨

[2] درباره اینکه آیا جابر در وقت زیارت قبر مطّهر حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام نابینا بوده یا نه، تحقیقی در جلد سوّم از کتاب «امام شناسی» از دوره علوم و معارف اسلام، درس سی و یکم، در ضمن بیان حدیث جابر درباره أئمّه اثنی عشر علیهم السّلام آورده شده است

شمائل، شمائل رسول خدا است»[1] استفاده می‌شود که در آن وقت هم چشم داشته است. و اینکه در آخر عمر چشم نداشته و نابینا از دار دنیا رفته، آن هم جای تردید است. خلاصه یک مرد جا افتاده، فقیه و از شیعیان خالص و با معرفت است. هنگامی که خبر شهادت سیدالشّهداء علیه‌السّلام به او رسید از مدینه حرکت کرد وآمد برای زیارت قبر سید الشهداء با عطیه عوفی کوفی.

مرحوم شیخ در رجال می‌نویسد که: «عطیه عوفی از اصحاب أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام بوده، و بعد دارد عطیه عوفی کوفی از اصحاب حضرت باقر هم بوده است.»[2]

و بعضی گفته‌اند: شاید دو عطیه وجود دارد و امّا مرحوم مامقانی در تنقیح المقال می‌گوید: «هیچ بُعدی ندارد کما اینکه بعضی گفته‌اند که همان عطیه است، منتهی عمرش از زمان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام تا حضرت باقر بوده. در زمان امیرالمؤمنین بیست ساله

---

[1] تفسیر برهان ج ۱، ص ٢٣٤ و ص ٢٣٥؛ غایة المرام، ص ٢٦٥ و ٢٦٦

[2] رجال شیخ طوسی، ص ٥١؛ سفینه البحار، ج ٦، ص ٢٩٦.

هم که بوده از اصحاب حضرت حساب می‌شده است. و پنجاه و پنج سال هم تا زمان حضرت باقر طول می‌کشد که در مجموع می‌شود هفتاد و پنج سال و مقداری هم از زمان حضرت باقر را درک کرده است و این هیچ بُعدی ندارد.»[1]

عطیه از شاگردان ابن عباس است. تفسیری نوشته در پنج جزء و سه مرتبه آن تفسیر را به ابن عباس عرضه داشته، و هفتاد بار قرآن را در نزد ابن عباس قرائت کرده است[2] عطیه هم از بزرگان روات شیعه است.[3] جابر بن عبداللَه أنصاری حرکت می‌کند از مدینه و می‌آید در کوفه. حالا از مدینه با عطیه آمده یا از مدینه آمده در کوفه و در کوفه با عطیه کوفی به سوی قبر حضرت سیدالشّهدا برای زیارت آمده، اینها دیگر معلوم نیست.

احرام در میقات عشق

---

[1] تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۵۳.

[2] ریحانه الادب، ج ٤، ص ۲۱۸؛ سفینه البحار، ج ٦، ص ۲۹٦؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۵۳.

[3] رجال شیخ طوسی، ص ۵۱؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۵۳؛ سفینه البحار، ج ٦، ص ۲۹٦.

اجمالاً امروز که روز اربعین است، این روایت را در کتاب بشارة المصطفی[1]، که از کتب نفیس شیعه است، مرحوم عماد الدین طبری آملی نقل می‌کند با سلسله سند متّصل خود از همین عطیه که می‌گوید:

«روز اربعین، با جابر بن عبداللَه أنصاری حرکت کردیم برای زیارت قبر سیدالشّهداء علیه‌السّلام. جابر آمد در نهر فرات غسل کرد و بعد جامه‌های خود را إحرام کرد و مقداری از عطر سُعد بر بدن خود پاشید و حرکت کرد به سوی قبر و آرام، آرام حرکت می‌کرد. بنده یک وقتی فکر می‌کردم در همین قضیه غسل کردن و إحرام بستن جابر؛ چون در روایات داریم که کسی که برای حجّ حرکت می‌کند، اگر إحرام ندارد که ببندد، همان لباس خود را إحرام کند، منتهی وارو بپوشد. کتش را وارو کند، دست‌هایش را در بیاورد، بالای کتش را بیندازد روی شانه‌اش و دست‌ها را از پایین آویزان کند.

حقیقت خانه خدا مقام ولایت سیدالشهداء

---

[1] بشارة المصطفی، ص ۷۴.

علیه السلام است

جابر آیا از پیغمبر یا از امیرالمؤمنین شنیده بود که اگر کسی بخواهد قبر سیّدالشّهداء را زیارت کند یا قبر امام را زیارت کند باید إحرام ببندد و غسل کند یا اینکه نه، این تفطّن خود جابر بود؟ چون فقیه آن کسی است که بتواند تفریع فروع کند از اصول. گویا در مغز جابر روح اسلام جا گرفته بود و به حقیقت مذاق اسلام و سرّ قانون آشنا شده بود، که او می‌دانست إحرامی که برای خانه خدا تشریع شده و غسل زیارت و طواف که برای خانه خدا تشریع شده دارای یک سرّ و حقیقتی است؛ و حقیقت خانه خدا مقام ولایت سیدالشّهداء علیه‌السّلام است. پس اینجا که بدن او در میان زمین افتاده، اینجا خانه خدا است. و اینجا حقیقت مقام ولایت مدفون است. کعبه ظاهر، ظاهر است. اینجا باطن است؛ اینجا به طریق اُولی باید غسل کرد و با إحرام حرکت کرد.روی این معناست که در روایت داریم که فقیه باید دارای ملکه قدسیه باشد[1]؛ ملکه قدسیه نوری است از خدا در

---

[1] برای اطلاع پیشتر پیرامون این مطلب به کتاب ولایت فقیه در حکومت

قلب که فقیه می‌تواند به واسطه آن نور، احکام کلّی را بر مصادیق خودش بار کند و مصادیق آن را خوب تشخیص بدهد و بشناسد. و جابر دارای این نور بود که چنین تشخیصی داد که حالا که می‌خواهد به قبر پسر پیغمبر برود، باید إحرام ببندد و باید غسل کند. لذا غسل کرد، غسل طواف، غسل زیارت، إحرام بست به سوی خانه خدای حقیقی .حرکت کرد، آرام، آرام، پای خود را بر می‌داشت و به ذکر خدا مشغول بود، تا اینکه که به نزد قبر رسید. عطیه دست جابر را بر روی قبر گذاشت، یک صیحه‌ای زد و بی‌هوش شد. عطیه می‌گوید: جابر را به هوش آوردم، سه مرتبه صدا زد:

«یا حسین! یا حسین! یا حسین!حبیب لا یجیب حبیبه؛آیا دوست جواب، دوست خود را نمی‌دهد؟» آن وقت خودش از باب اعتذار به این جمله متّرنم شد:

«وانی لك بالجواب وقد شحطت أوداجك علی اثباجك وفرق بین بدنك ورأسك؛ چگونه تو جواب من

اسلام ج۲،ص ۱۰۸و ۱۰۹ و کتاب اسرار ملکوت ج ۱، ص ۹۸ مراجعه شود.

را می‌دهی و حال آنکه رگهای گردن تو از جای خود حرکت کرده و بر پشت و شانه تو آویخته شده. و بین سر و بدن تو جدایی افتاده.»

«فأشهد انك ابن خاتم النبيين وابن سيد المؤمنين وابن حليف التقوى وسليل الهدى وخامس أصحاب الكسا وابن سيد النقباء وابن فاطمة سيدة النساء؛ شهادت می‌دهم که تویی فرزند خیرالنّبیّنّ، تویی فرزند سید المؤمنین امیرالمؤمنین، تویی فرزند هم سوگند تقوی و سلاله هدایت و پنجمین اصحاب کساء و فرزند سیدالنقباء، تویی فرزند فاطمه الزهرا سیده النّساء.»

«ومالك لاتكون هكذا وقد غذتك كف سيد المرسلين وربيت في حجر المتقين ورضعت من ثدي الايمان و فطمت بالاسلام؛ چگونه چنین نباشی و حال آنکه پرورش داده تو را پنچه پیغمبر خاتم النبین و پروریده شدی در کنار شیر متّقین، شیر خوردی از پستان ایمان و بریده شدی از شیر با اسلام»

«فطبت حيا وطبت ميتا، غير ان قلوب المؤمنين غير

طيبة لفراقك ولا شاكة في الخيرة لك؛ آری، تو پاکیزه بودی در زندگیت، در مُردنت! همانا دل های مؤمنین به جهت فراق تو شاد نیست و حال آنکه شکی ندارم در نیکویی و خوبیهای تو.»

«فعليك سلام اللَه ورضوانه؛ سلام خدا و رضوان خدا وخشنودی خدا بر تو باد»

«وأشهد انك مضيت على ما مضى عليه أخوك يحيى بن زكريا؛ شهادت می‌دهم که تو بر همان رویه و منوالی بودی که برادر تو یحیی بن ذکریا بود.» این جملات را گفت جابر، آن وقت چشم خود را به اطراف آن قبر معصوم، قبر شهید کربلا، سیدالشّهداء و به اطراف قبر شهدا کرد، چشم خود را جولان داد و نگاهی به اطراف کرد و سلامی بر آن بدن های طیب و طاهر و آن أجساد پاك و مبارك نمود.»

«السلام عليكم أيتها الأرواح التي حلت بفناء الحسين وأناخت برحله،أشهد أنكم أقمتم الصلاة وآتيتم الزكاة وأمرتم بالمعروف ونهيتم عن المنكر وجاهدتم الملحدين وعبدتم اللَه حتى أتاكم

الیقین؛قسم می‌دهم، پروردگارا، خدایا! این سلام من را به این اجساد طیبه و طاهره برسان. سلام بر شما ای جان ها و نَفس هایی که در آستان حسین و در راه و هدف او خود را پیاده کردید، و در آستان او بار خود را فرود آوردید و در فناء و آن آستان وارد شدید! و ملحق کردید خود را به نور دیده پیغمبر. شهادت می‌دهم که شما اقامه نماز کردید، ایتاء زکات کردید، امر به معروف و نهی از منکر کردید، و با ملحدین و فاسقین جهاد کردید، و عبادت پروردگار خود را به جا آوردید تا به سر حدّی که به مرحله یقین رسیدید و مرگ را در آغوش گرفتید و با حال خوش و شادی از این دنیا حرکت کردید و رفتید.» این جملات را گفت، سپس گفت:

«والذي بعث محمدا بالحق نبيا لقد شاركناكم فيما دخلتم فيه؛ قسم به آن خدایی که محمّد را به حق برگزید و او را به عنوان خاتم النبین بر تمام افراد بشر مبعوث فرمود، که ای ارواح طیبه و طاهره! ای روح مقدّس سیّدالشّهدا! ای روح مقدّس اصحاب و جوانان! قسم

به خدا که ما شرکت کردیم در آنچه شما در آن داخل شدید!» عجیب حرفی می‌زند- ما شرکت کردیم با شما؛ یعنی با کشته شدن شما، با إسارت شما، با ذبح اطفال شما، با تشنگی شما، با تمام این مَرارتهایی که بر شما وارد شد و وارد می‌شود ما شریك هستیم.

«قال عطية: فقلت له: يا جابر كيف ولم نهبط واديا ولم نعل جبلا ولم نضرب بسيف، والقوم قد فرق بين رؤوسهم وأبدانهم واوتمت أولادهم وارملت أزواجهم؟؛

ای جابر! چه می‌گویی تو؟! حرف بزرگی می‌زدی. چه حرفی گفتی؟ چگونه ما با آنها هستیم و در عمل آنها شریک هستیم، در حالتی که ما از کوهی بالا نرفتیم، از وادئی پایین نرفتیم، شمشیری بدست نگرفتیم و به کفّار نزدیم؟! امّا این گروه جدایی افتاد بین بدن و سرشان. اولاد آنها یتیم شدند، زنان آنها بیوه شدند»

جابر گفت:

«اِسمع، اِسمع يا حبيبى يا عطيه اِسمع إنِّى سمعت

حبيبي رسول اللَه (صلى اللَه عليه وآله) يقول: **من أحب قوما حشر معهم ومن أحب عمل قوم أشرك في عملهم،** والذي بعث محمدا بالحق نبيا ان نيتي ونية أصحابيعلى ما مضى عليه الحسين (عليه السلام) وأصحابه خذنيبحو أبيات كوفان؛ای عطیه، آرام باش، آرام باش! گوش بده تامن برای تو بیان کنم. من شنیدم از حبیب خود رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم که فرمود:

«هر که دوست داشته باشد قومی را با با آن قوم محشور می‌شود و معیت با آن قوم دارد، اتحاد پیدا می‌کند با حقیقت و با اصل آن قوم و هرکس دوست داشته باشد عمل قومی را شریک می‌شود در عمل ایشان.» قسم به خداوندی که محمّد را به راستی برگزید! خدا می‌داند که نیت من و اصحاب من بر همان چیزی است که بر امام حسین و یارانش گذشته.

محبت اهل بیت علیهم السلام ضامن سعادت و خوشبختی

آن وقت جابر گفت: ببرید من را به سوی خانه‌های کوفه. عطیه می‌گوید: مقداری که در راه با

یکدیگر حرکت می‌کردیم و در بین راه من را موعظه می‌کرد، گفت: ای عطیه! آیا وصیت کنم تو را؟ گمان ندارم که دیگر بعد از این سفر من به تو برخورد کنم، این وصیت را از من گوش کن:

«دوست بدار دوست آل محمّد را مادامی که ایشان را دوست دارد! و دشمن بدار دشمنان آل محمّد را تا هنگامی که با آنها دشمنی دارند! گر چه تمام روزها، روزه باشند و تمام شبها به عبادت برخیزند. مدارا کن با دوست آل محمّد چون اگر بواسطه کثرت گناهانش یک قدمش بلغزد، قدم دیگر او در اثر محبّت ایشان برقرار و ثابت می‌ماند. بدان که دوست ایشان به بهشت می‌رود. و عاقبتِ دشمن ایشان به دوزخ و جهنّم خواهد بود.»[1]

این آخرین سخنان جابر بود با عطیه. و خوب این مرد درک کرده روح دین را. ببینید چقدر خوب معیت خود را با سیدالشّهداء بیان کرده است! می‌گوید: من اصلاً از شما هستم، من با شما جنگ کردم، در رکاب شما شمشیر زدم، من تشنگی

---

[1] بشارة المصطفی، ص ۷۴.

خوردم، فرزند من سر بریده شد، فرزند من ذبح شد، برادران من کشته شده‌اند، خودم هم ذبح شدم، چرا؟ چون نیت من اینطور است. خدایا به حق محمّد و آل محمّد به ما هم نوری عنایت بفرما که به روح دین آشنا شویم، و حقیقت دین را دریابیم. و به دل‌های ما یقینی بده که تو را بهتر از این بشناسیم. سینه‌های ما را به نور اسلام منشرح بفرما! قدم‌های ما را در صراط مستقیمت ثابت بنما! از همین امر و سرمایه‌هایی که به ما دادی، ما را در راه خودت متمتع بنما! سیر و روش ما را در راه سیدالشّهداء علیه السّلام و اولاد و أصحاب آن حضرت قرار بده. و تا از ما راضی نشوی ما را از دار دنیا نبر! ما را مورد شفاعت آنها در دنیا و آخرت قرار بده! فرج امام زمان ما نزدیک بفرما!

اللَهم صلّ علی محمد وآل محمد.